

منصور خورشیدی

۱

انگشتر

سکوت انگشت را

به قانون رود می دهد

تا ادامه ی شفاف دشت

عطر نخستین عشق را

در هوا

منتشر کند

۲

با گریه روی سنگ

به خواب می رود

این چشم های خراب

از حکایت آب

۳

روح تو از بالا

در زیر بال

هیجان هوارا

در بر می گیرد

وقتی تن

همه می آسمان را

پهلوی می زند

۴

تاشکوه سیب

از بوی عطر تو

بالا می رود

نیم روز وقت

هم زاد خفته ات را

در پلک های بسته

بیدار می کند

۵

به هفت پرده گذشتی و

پرده هفت بار

به نام تولد زید

و دستی از دیار هرگز

با ضرب نفس های روز

و آیتی از فصل های هنوز

حجم تمام تنت را

به آبی هاداد

۶

تصویر کدام صورت

در هوای آینه

پرت می شود

که آینه شکل شعاع درهم

در شیب سنگ می نشیند

در این دم آخر